

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۵

آیه ۱۵-۱۹

آیه و ترجمه

و جعلوا له من عباده جزءا ان الانسن لكفور مبين ۱۵
 اءم اتخذ مما يخلق بنات و اءصفئكم بالبنين ۱۶
 و اذا بشر اءحدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا و هو كظيم ۱۷
 اء و من ينشؤا فى الحلية و هو فى الخصام غير مبين ۱۸
 و جعلوا الملائكة الذين هم عبد الرحمن انثاء شهدوا خلقهم سكتتب شهدتهم و
 يسلون ۱۹

ترجمه :

۱۵ - آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (وملائكه را دختران خدا خواندند) انسان كفران كننده آشكارى است!
 ۱۶ - آيا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده، و پسران را برای شما؟!
 ۱۷ - در حالى كه هر گاه يكي از آنها را به همان چيزى كه برای خداوند رحمن شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتى سياه مى شود، و مملو از خشم مى گردد!

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۶

۱۸ - آيا كسى را كه در لابلای زينتها پرورش مى يابد و به هنگام جدال قادر به تبين مقصود خود نيست (فرزند خدامى خوانيد)؟!
 ۱۹ - آنها فرشتگان را كه بندگان خدايند مؤنث پنداشتند، آيا به هنگام آفرينش آنها شاهد و حاضر بودند؟ اين گواهى آنها نوشته مى شود و از آن بازخواست خواهند شد!

تفسیر:

چگونه ملائكه را دختران خدا مى خوانيد؟!

بعد از تحكيم پايه هاى توحيد از طريق برشمردن نشانه هاى خداوند در نظام هستى و نعمتها و مواهب او، در آيات مورد بحث به نقطه مقابل آن يعنى مبارزه

با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته نخست به سراغ یکی از شاخه‌های آن یعنی پرستش فرشتگان می‌رود و می‌فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگان جزئی قرار دادند» (و جعلوا له من عباده جزءا). فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت. تعبیر به «جزء» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان رافرنندان خدا می‌شمردند زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می‌شود، و با هم ترکیب می‌گردد، و هسته‌بندی فرزند از آن آغاز می‌شود. و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است چرا که فرشتگان راجزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می‌کردند. این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه‌اش این است که خداوند جزء

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۷

داشته باشد، و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است، در حالی که دلائل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است، چرا که جزء مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می‌افزاید: «انسان کفران کننده آشکاری است» (ان الانسان لکفور مبین).

این همه نعمتهای الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج‌بخش آن در آیات پیشین گذشت با اینحال بجای اینکه سر برآستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته به سراغ مخلوقاتش می‌رود. در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می‌کند، چرا که آنها جنس مرد را برزن ترجیح می‌دادند، و اصولاً دختر را ننگ خود می‌شمردند، می‌فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خودانتخاب کرده و پسران را برای شما؟! (ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفاکم بالبنین).

به پندار شما مقام دختر پائینتر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می‌دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می‌پندارید؟! درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزشهای والای انسانی یکسانند،

ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب تاءثیری در فکر او می‌گذارد که وادار به تجدید نظر می‌شود.

باز همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده می‌گوید: «هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه‌قرار داده بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می‌شود، و مملو از خشم و غضب می‌گردد»!

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۸

(و اذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا و هو كظیم). منظور از «بما ضرب للرحمن مثلا» همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می‌دانستند، و در عین حال معبود خود قرار می‌دادند، و شبیه و مانند او!

واژه «كظیم» از ماده «كظم» (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است، و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می‌رود. این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می‌شدند در عین حال فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!

باز در ادامه این سخن می‌افزاید: «آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می‌یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله نمی‌تواند مقصود خود را بخوبی اثبات کند فرزند خدای دانید و پسران را فرزند خود»؟! (او من ینشؤ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین).

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می‌شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می‌گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت‌آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جر و بحث بخاطر حیا و شرم.

بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شک علاقه به زینت در «حد اعتدال» عیبی برای زنان محسوب نمی‌شود،

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۲۹

بلکه در اسلام روی آن تاءکید شده است، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزئین افراطی دارند گوئی در میان زینت به وجود

می آیند و پرورش می یابند.

و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال قدرت کمتری دارند.

هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدای پندارید و پسران را از آن خود می شمیرید؟!

در آخرین آیه مورد بحث مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خدایند مؤنث پنداشتند» و دختران خدا معرفی کردند (و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثا).

آری آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند، و تسلیم اراده اویند، چنانکه در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره حج نیز آمده است: بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون: «آنها بندگان شایسته خدا هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و همواره به فرمان او عمل می کنند».

تعبیر به «عباد» در واقع جواب پندار آنها است، زیرا اگر مؤنث بودند باید عبادات گفته شود، ولی باید توجه داشت که «عباد» هم جمع مذکر است، و هم به موجودهائی که خارج از مذکر و مؤنث باشند مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود، همانگونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود در حالی که مافوق همه اینها است.

قابل توجه اینکه در این جمله «عباد» به «الرحمن» اضافه شده، این

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۰

تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان مجریان رحمت خداوند و تدبیر کنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می باشند.

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد؟ و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقیمانده، تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند، حتی به اصطلاح «فرشته آزادی» را وقتی مجسم

می سازند در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند!

این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالبا مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤنثهای مجازی در لغت عرب نیز این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی

می‌دانند، و ماه را مذکر. چرا که قرص خورشید معمولا در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی‌باشد.

یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیفتری هستند بدانند، و عجب اینکه بعد از اینهمه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هم‌هنگامی که می‌خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می‌گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می‌رود، کلمه «فرشته» نیز نامی است که برای زنان انتخاب می‌کنند! سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می‌فرماید: «آیا به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند و از طریق حضور خود به این امر پی برده‌اند؟! (ا شهدوا خلقهم).

و در پایان آیه می‌افزاید: «گواهی آنها بر این عقیده بی اساس در نامه‌های اعمالشان ثبت می‌شود، و روز قیامت مورد سؤال قرار می‌گیرند» (ستکتب شهداتهم و یسئلون).

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل (آیات ۵۷

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۱

تا ۵۹) نیز آمده است، و ما در آنجا بحث‌های مشروحی پیرامون عقائد عرب جاهلی در مورد مسأله «وئاد» (زننده به گور کردن دختران) و اصولا عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده‌ایم (جلد ۱۱ صفحه ۲۶۹ تا ۲۷۷).

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۲

آیه ۲۰-۲۲

آیه و ترجمه

و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدنهم ما لهم بذلك من علم ان هم الا یخرون ۲۰
ءاتینهم کتبا من قبله فهم به مستمسکون ۲۱ بل قالوا انا وجدنا ءاباءنا علی ءمة و
انا علی ءاثرهم مهتدون ۲۲

ترجمه :

۲۰ - آنان گفتند اگر خدا می‌خواست ما آنها را پرستش نمی‌کردیم، ولی به این امر یقین ندارند، و جز دروغ چیزی نمی‌گویند.

- ۲۱ - یا اینکه ما کتابی پیش از این به آنها داده‌ایم و آنها به آن تمسک می‌جویند؟
۲۲ - بلکه آنها می‌گویند ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مانیز به آثار آنها هدایت شده‌ایم.

تفسیر:

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟

در آیات گذشته نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان که فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند داده شد، و آن اینکه برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤیت و حضور در صحنه لازم است، در حالی که هیچیک از بت پرستان هرگز نمی‌توانند مدعی شوند که به هنگام آفرینش فرشتگان در آن صحنه شاهد و ناظر بوده‌اند.

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۳

آیات مورد بحث همین معنی را پیگیری کرده، به ابطال این خرافه زشت از طرق دیگری می‌پردازد، نخست یکی از دلائل واهی آنها را به طور فشرده همراه با جواب آن نقل کرده می‌گوید: آنان گفتند: اگر خدا می‌خواست ما آنها را هرگز پرستش نمی‌کردیم این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته‌ایم! (وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم). این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند، و می‌گفتند هر چه از ما صادر می‌شود به اراده خداوند است، و هر کاری انجام می‌دهیم مورد رضایت او است. یا اینکه اگر اعمال و عقائد ما مورد رضای او نبود باید از آن نهی می‌کرد، و چون نهی نکرده است دلیل بر خشنودی او است! در حقیقت آنها برای توجیه عقائد فاسد و خرافی خود دست به خرافات دیگری می‌زدند، و برای پندارهای دروغین خود دروغهای دیگری به هم می‌بافتند در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد فاسد و بی‌اساس است. درست است که در عالم هستی چیزی بی‌اراده خدا واقع نمی‌شود ولی این به معنی جبر نیست، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم تا ما رایباز مایند، و پرورش دهد. و درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد، ولی نمی‌توان انکار کرد که همه انبیای الهی هرگونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند. از این گذشته عقل سلیم انسان نیز این خرافات را انکار می‌کند، مگر عقل،

پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست؟
و در پایان این آیه با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ
می گوید: آنها به چنین چیزی که ادعا می کنند علم ندارند، و جز دروغ چیزی

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۴

نمی گویند (ما لهم بذلک من علم ان هم الا یخروصون).
آنها حتی به مسأله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان علم و ایمان ندارند
بلکه مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه
خویشتن از گناه و فساد موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند: دست
تقدیر ما را به این راه کشانیده!
در حالی که خودشان نیز می دانند دروغ می گویند، و اینها بهانه ای بیش
نیست، و لذا اگر کسی حقوقی از آنها را پایمال کند هرگز حاضر نیستند از
مجازات او چشم بپوشند به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است!
(«یخروصون» از ماده «خرص» (بر وزن غرس) در اصل به معنی تخمین
زدن است.

نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان، سپس به هر گونه حدس و
تخمین اطلاق شده، و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی آید
این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته، و در آیه مورد بحث از همین قبیل
است.

به هر حال از آیات متعددی از قرآن مجید برمی آید که بت پرستان برای توجیه
عقائد خرافی خود کرارا به مسأله مشیت الهی استدلال می کردند، از جمله
اینکه آنها اشیائی را حرام و اشیائی را بر خود حلال کرده بودند، و آن را به خدا
نسبت می دادند، چنانکه در آیه ۱۴۸ انعام آمده است: سیقول الذین اشرکوا لو
شاء الله ما اشرکنا و لا آبائنا و لا حرمنا من شیء: «به زودی مشرکان می گویند
اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما، و چیزی را تحریم
نمی کردیم».

در آیه ۳۵ نحل نیز همین معنی تکرار شده است: و قال الذین اشرکوا لو شاء الله
ما عبدنا من دونه من شیء نحن و لا آبائنا و لا حرمنا من دونه من شیء.

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۵

قرآن مجید در ذیل آیه سوره انعام آنها را تکذیب کرده، می فرماید: کذلک کذب

الذین من قبلهم حتی ذاقوا باسنا: «اینگونه کسانی که پیش از آنها بودند دروغ گفتند و طعم کیفر ما را چشیدند» و در ذیل آیه سوره نحل تصریح می کند فهل علی الرسل الا البلاغ: «مگر بر رسولان الهی جز ابلاغ رسالت چیزی هست؟!»

و در ذیل آیه مورد بحث نیز چنانکه دیدیم آنها را به تخمین دروغین نسبت می دهد که در حقیقت همه به یک ریشه بازمی گردد. در آیه بعد به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند اشاره کرده، می گوید: یا اینکه ما کتابی را پیش از این کتاب به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟! (ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون). یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل، تمام دلائل عقلی دعوت به توحید می کند، و همه انبیا و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند. در آخرین آیه مورد بحث به بهانه اصلی آنان اشاره کرده که آنها در واقع خرافه ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است، می فرماید: بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم (بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون). در حقیقت آنها دلیلی جز تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان خود

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۶

نداشتند، و عجب اینکه خود را با این تقلید هدایت یافته می پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری هیچ انسان فهمیده و آزاده ای نمی تواند متکی بر تقلید باشد آنها به صورت تقلید جاهل از جاهل چرا که می دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود، و جهل حاکم بر افکار و اجتماعشان، چنانکه قرآن در آیه ۱۷۰ بقره می گوید: او لو کان آبائهم لایعقلون شیئا ولایهتدون: «آیا نه اینست که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند»؟!

تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنائی صحیح است، آنها تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم، همانگونه که در مراجعه بیمار به طبیب، و افراد غیر متخصص به صاحبان تخصص دیده می شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

واژه «امت» چنانکه راغب در مفردات می گوید به جماعتی می گویند که

یکنوع ارتباط به یکدیگر دارند، یا از نظر دین، یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی مذهب به کار رفته مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است).

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۷

آیه ۲۳-۲۵

آیه و ترجمه

و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا ءاباءنا علی ائمة و انا علی ءاثارهم مقتدون ۲۳
قل ءولو جئکم باءهدی مما وجدتم علیه ءاباءکم قالوا انا بما ارسلتم به کافرون ۲۴
فانتقمنا منهم فانظر کیف کان عقبة المکذبین ۲۵
ترجمه :

۲۳ - همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انداز کننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می کنیم.
۲۴ - (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید؟! گفتند (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم!
۲۵ - لذا ما از آنها انتقام گرفتیم بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

تفسیر:

سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته!

این آیات بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای بت پرستی که مسأله تقلید نیاکان بود ادامه می دهد.

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۸

نخست می گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، همین گونه ما در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیغمبری انداز کننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم، و ما به آثار آنان اقتدا می کنیم (و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نذیر الا قال

مترفوها انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون).
 از این آیه بخوبی استفاده می شود که سرمدمداران مبارزه با انبیا و آنها که مساءله
 تقلید از نیاکان را مطرح می کردند و سخت روی این مساءله ایستاده بودند
 همان «مترفون» بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه، زیرا
 «مترف» از ماده «ترفه» (بر وزن لقمه) به معنی فزونی نعمت است، و از
 آنجا که بسیاری از متنعمان غرق شهوات و هوسها می شوند کلمه مترف به
 معنی کسانانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند آمده، و
 مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است، آری
 آنها بودند که با قیام انبیا به دوران خود کامگیهایشان پایان داده می شد، و منافع
 نامشروعشان به خطر می افتاد، و مستضعفان از چنگال آنها رهائی می یافتند و
 به همین دلیل با انواع حیل و بهانه ها به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند و
 امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین «مترفین» سرچشمه می گیرد که
 هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است آنجا حضور فعال دارند.
 قابل توجه اینکه در آیه قبل خواندیم که آنها می گفتند: «انا علی آثارهم
 مهتدون»؛ «ما بر آثار آنها هدایت یافته ایم» و در اینجا از قول آنها
 می گوید: «انا علی آثارهم مقتدون»؛ «ما به آثار آنها اقتدا کرده ایم» گر
 چه هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنی باز می گردد، ولی تعبیر اول اشاره به
 دعوی حقانیت مذهب نیاکان است، و تعبیر دوم اشاره به اصرار و پافشاری آنها
 بر پیروی و اقتدای

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۳۹

به نیاکان.
 به هر حال این آیه یکنوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه
 و آله و سلم) و مؤمنان که بدانند بهانه جوئی مشرکان چیز تازه ای نیست، این
 همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده اند!
 آیه بعد و پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می دادند به وضوح بیان می کند و
 می گوید: «پیامبرشان به آنان گفت: آیا اگر من آئینی روشنتر و هدایت
 کننده تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم باز هم آن را انکار
 می کنید؟! (قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم).
 این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان
 کرد که عواطف آنها به هیچوجه جریحه دار نشود، نمی گوید آنچه را شما

دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می‌گوید: آنچه من آورده‌ام از آئین نیاکان شما هدایت کننده‌تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید. اینگونه تعبیرات قرآنی ادب در بحث و محاجه را مخصوصا درمقابل جاهلان مغرور به ما می‌آموزد.

ولی با اینهمه بقدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آنها مؤثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیائشان گفتند: «ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم!» (قالوا انا بما ارسلتم به کافرون).

بی‌آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند، و بی‌آنکه کمترین

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۰

تفکر و اندیشه‌ای در پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند. بدیهی است چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی‌منطقی شایسته بقا و حیات نیست، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این‌خار و خاشاکها را از سر راه بردارد، «لذا در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: لذا ما از آنها انتقام گرفتیم و سخت مجازاتشان کردیم» (فانتقمنا منهم). گروهی را با طوفان، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را باتندباد و صاعقه، و خلاصه هر یک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

و در پایان آیه برای اینکه مشرکان مکه نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می‌گوید: «بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود»؟! (فانظر کیف کان عاقبة المکذبین). جمعیت مشرکان لجوج مکه نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند!

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۱

آیه ۲۶ - ۳۰

آیه و ترجمه

و اذ قال ابرهیم لابیہ و قومه اننی براء مما تعبدون ۲۶

الا الذی فطرنی فانه سیهدین ۲۷

و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون ۲۸

بل متعت هؤلاء و ءاباءهم حتی جاءهم الحق و رسول مبین ۲۹

و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر و انا به كافرون ۳۰

ترجمه :

۲۶ - به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قومش گفت من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم!

۲۷ - مگر آن خدائی که مرا آفریده که او هدایت‌م خواهد کرد.

۲۸ - او کلمه توحید را کلمه باقیه در اعقاب خود قرار داد تا به‌سوی خدا بازگردند.

۲۹ - ولی ما این گروه و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغشان آمد.

۳۰ - اما هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند این سحر است و ما نسبت به آن کافریم!

تفسیر:

توحید سخن جاویدان انبیاء

در این آیات اشاره کوتاهی به سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۲

بابل شده است، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود تکمیل کند، زیرا اولاً ابراهیم (علیه السلام) بزرگترین نیای عرب بود که همه او را محترم می‌شمردند و به تاریخش افتخار می‌کردند، هنگامی که او پرده‌های تقلید را می‌درد اینها نیز اگر راست می‌گویند باید به او اقتدا کنند. اگر بنا هست تقلیدی از نیاکان شود چرا از بت پرستان تقلید کنند؟ از ابراهیم پیروی نمایند.

ثانیاً: بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد به همین استدلال واهی (پیروی از پدران) تکیه می‌کردند، و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت، چنانکه قرآن در سوره انبیاء آیه ۵۳ و ۵۴ می‌گوید: قالوا وجدنا آبائنا لها عابدین قال لقد کنتم انتم و آبائکم فی ضلال مبین: «بت پرستان گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند (ابراهیم) گفت مسلماً شما و پدران‌تان در گمراهی آشکاری بوده‌اید»!

ثالثاً: این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان نخستین است که بدانند اینگونه مخالفتها و بهانه جوئیها همیشه بوده است، نباید سست و مأیوس شوند.

نخست می‌فرماید: «به خاطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قوم بت‌پرستش گفت من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم!» (و اذ قال ابراهیم لابیہ و قومه انی براء مما تعبدون). و از آنجا که بسیاری از بت پرستان خدا را نیز پرستش می‌کردند ابراهیم بلافاصله او را استثناء کرده، می‌گوید: «مگر آن خدائی که مرا آفریده که او

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۳

هدایت می‌خواهد کرد (الا الذی فطرنی فانه سیهدین). او در این عبارت کوتاه هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می‌کند زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است، و همه قبول داشتند که خالق خدا است و هم اشاره به مسأله هدایت‌تکوینی و تشریعی خدا است که قانون لطف آن را ایجاب می‌کند.

نظیر همین معنی در سوره شعراء از آیه ۷۷ تا ۸۲ نیز آمده است. ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هرگونه بت پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کارگرفت که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند، چنانکه در آیه بعد می‌گوید: «او کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندانش و اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند» (وجعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون). جالب اینکه امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می‌زنند از تعلیمات توحیدی ابراهیم (علیه السلام) الهام می‌گیرند، و سه پیامبر بزرگ الهی موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگویی قرآن در این زمینه است. درست است که قبل از ابراهیم (علیه السلام) انبیای دیگری همچون نوح (علیه السلام) با شرک

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۴

و بت پرستی مبارزه کردند و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند، ولی کسی که به این کلمه استقرار بخشید، و پرچم آن راهمه جا برافراشت ابراهیم (علیه السلام) بتشکن بود.

او نه تنها در زمان خود کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود بلکه در دعاها و خویشتن نیز از ساحت قدس پروردگار همین معنی را طلب کرد و

عرضه داشت: و اجنبی و بنی ان نعبدالاصنام: «من و فرزندانم را از اینکه پرستش بته کنیم دوردار» (ابراهیم - ۳۵).

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه ضمیر در «جعل» به خداوند بازمی‌گردد، و مفهوم جمله چنین می‌شود: خداوند کلمه توحید را در دودمان ابراهیم باقی و برقرار ساخت.

ولی بازگشت ضمیر به خود ابراهیم (علیه السلام) (تفسیر اول) مناسبتر به نظر می‌رسد، زیرا جمله‌های قبل، از ابراهیم و کارهای او سخن می‌گویند، و مناسب است که این هم جزء کارهای ابراهیم باشد، به خصوص اینکه در آیات متعددی از قرآن روی این معنی تکیه شده است که ابراهیم اصرار داشت فرزندان و اعقابش بر آئین الهی باقی بمانند، چنانکه در سوره بقره آیه ۱۳۱ و ۱۳۲ می‌خوانیم: اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم، و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین توحید وصیت کرد همچنین یعقوب و گفت: ای فرزندان من خداوند این دین را برای شما برگزیده است، جز به آئین اسلام از دنیا نروید».

و اگر تصور شود تعبیر به «جعل» به معنی آفرینش و خلقت است و مخصوص خدا است تصور نادرستی است، چرا که «جعل» بر اعمال انسانها و غیر انسانها

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۵

نیز اطلاق می‌شود و در قرآن نمونه‌های فراوانی دارد، فی المثل در مورد افکندن یوسف در چاه که از ناحیه برادران صورت گرفت قرآن تعبیر به جعل (قرار دادن) کرده است فلما ذهبوا به واجمعوا ان يجعلوه فی غیابت الحب (یوسف - ۱۵)

از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر مفعولی در «جعلها» به کلمه توحید و شهادت لا اله الا الله بازمی‌گردد که از جمله اننی براء مما تعبدون: «من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم» استفاده می‌شود، و خبر از تلاشهای ابراهیم برای تداوم خط توحید در نسلهای آینده می‌دهد. در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده مرجع ضمیر،

مسأله امامت قلمداد شده است، و طبعا ضمیر فاعلی هم به خدا برمی گردد، یعنی خداوند مسأله امامت را در دودمان ابراهیم تداوم بخشید، همانگونه که از آیه ۱۲۴ سوره بقره استفاده می شود که وقتی خداوند به ابراهیم فرمود من تو را امام قرار دادم، او تقاضا کرد که در فرزندانیش نیز امامان باشند، خداوند دعای او را اجابت کرد به استثنای کسانی که آلوده ظلم و ستم می شوند: قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین.

ولی مشکل در بدو نظر این است که در آیه مورد بحث سخنی از امامت در میان نیست مگر اینکه گفته شود جمله «(سیهیدین)» (خداوند مرا هدایت می کند) را اشاره به این معنی بدانیم، چرا که هدایت پیامبر و امامان نیز شعاعی از هدایت مطلقه الهی است، و حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است.

و از آن بهتر که گفته شود مسأله امامت در کلمه توحید درج است چرا که توحید شاخه هائی دارد که یکی از شاخه هایش توحید در حاکمیت و ولایت و رهبری است، و می دانیم امامان ولایت و رهبری خود را از سوی خدا می گیرند، نه اینکه از خود استقلالی داشته باشند، و به این ترتیب این روایات از قبیل بیان یک مصداق و شاخه از مفهوم کلی «(جعلها کلمة باقیة)» محسوب می شود،

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۶

بنابر این منافات با تفسیری که در آغاز گفتیم ندارد (دقت کنید). این نکته نیز قابل توجه است که مفسران در تفسیر «فی عقبه» احتمالات متعددی داده اند بعضی آن را به تمام ذریه و دودمان ابراهیم تا پایان جهان تفسیر کرده اند، و بعضی آن را مخصوص به قوم ابراهیم و امت او دانسته اند، و بعضی به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده اند، اما ظاهر این است که مفهوم آن وسیع و گسترده است و تمام دودمانش را تا پایان جهان شامل می شود، و تفسیر به آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از قبیل بیان مصداق روشن است.

آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤال متعددی است و آن اینکه: باینحال چگونه خداوند مشرکان مکه را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم فانتقمنا منهم: «ما از اقوام گذشته که انبیا را تکذیب کردند و در کار خود اصرار ورزیدند انتقام گرفتیم»؟!.

در پاسخ می گوید: «بلکه ما این گروه (مشرکان مکه) و پدران آنها را از

مواهب دنیا بهره‌مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغ آنان آمده (بل متعت هؤلاء و آبائهم حتی جائهم الحق و رسول مبین).

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم، و برای اتمام حجت آنها رамهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است، و این پیامبر بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هدایت آنان قیام کند.

به تعبیر دیگر جمله «لعلهم يرجعون» در آیه گذشته نشان می‌دهد که هدف از تلاشهای ابراهیم (علیه السلام) این بود که همه دودمان او به خط توحید باز گردند، در حالی که عرب مدعی بود از دودمان ابراهیم است و با اینحال بازنگشت،

تفسیر نمونه جلد ۲۱ صفحه ۴۷

ولی خداوند باز هم به آنها مهلت داد تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند و گروه عظیمی بیدار شدند.

ولی عجب اینکه: هنگامی که حق (قرآن) به سراغ آنها آمد بجای اینکه به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند گروه کثیری به مخالفت برخاستند و گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم (و لما جائهم الحق قالوا هذا سحر و انا به کافرون).

آری قرآن را سحر خواندند، و پیامبر بزرگ خدا را ساحر، و اگر باز نمی‌گشتند عذاب الهی دامانشان را می‌گرفت.

